

و بعد فراغ استیصال بد مآلان و تبدیل و منصوب ساختن حکام
حق شناس عدالت اساس باستیصال سلطان ابراهیم بدستگاری
متوجه شده از سرهفت کوچ فرمودند - باوجودی که بعد رسیدن
هر دو لشکر مقابل همدیگر فوج کشور ستانی از دهم حصه لشکر
عدو پیش نبرد و همراهان نیک اندیش مصلحت جنگ نداده
ترغیب و التماس مراجعت بدستور سابق می نمودند - کشور ستانی
بقدرت قوت حوصله و شجاعت ذاتی و ارثی توکل را کار فرموده
فوجها را آراست - و امیران مصافح دیده نبرد آزما را همراه همایون
میرزا در میمنه مقرر نموده جمعی از دلیران نامی کارزار دیده را
بمردانی محمد سلطان میرزا بر میسر تعیین فرمودند - و بهمین دستور
باقی اطراف فوج بمردان کار آزموده جا بجا سپردند - و از هر دو طرف
انواج دریا امواج بآب تیغ نبرد آزمایان بیخندش و جوش و خروش
در آمدند - و کوس تهری از هر طرف و شش جهت بلند آوازه
گشت - و نعرهای تیغ بازان جان باز زینت افروز بزم زم گردید -
و هر طرفی که نظر کار میکرد سوای فواره زدن خون جان بازان قوی
دل که باعث تقویت دل همدیگر میگرددند چیزی دیگر در
مردمک دیده غدویان جلوه نمیداد و از گرد سم اسبان دلاوران و حمله
فیلان صف را شب از روز فوق نمی گردید • • بیت •
ز سم ستوران دران پهن دشت • زمین شش شد و آسمان گشت هشت
پدر در مقابل پسر به حائل ساختن سپر نپرداخته حربه بر پسر
انداختن عبادت نفس واپسین پنداشته رو نمی پنچید • • ع •
پدر با پسر کین بر آراسته

و فوج افغانه که از سور و ملخ زیاد بودند چنین حملهای جلوریز نمودند که نزدیک بود اثر زلزله عظیم بر روی زمین پدید آید و از طلوع آفتاب جهانتاب تا نصف نهار چندین هزار سوار تن بهادران جدا گشته گوی و از زیر سم اسپ چوگان بازان میدان کارزار سلطان مینمود آخر کار صیت فتح و فیروزی لشکر چفته مابین ارض و سما بلچیده سامعه افروز برنا و پیر نبرد گلا گردید - و از سلطان ابراهیم که با راجه بکرماجیت و پنجهزار سوار افغان یک کل زمین را رنگین ساخته نقد حیات را بر باد فنا داده بودند - تا مدت خبر تحقیق نمی یافتند و جوانان نیز جلو ریز تعاقب افغانه و فوج هزیمت خورده نموده دست از جنگ برنداشته هر طرف پشتهای کشته می ساختند - تا آنکه سر سلطان ابراهیم شاه از نظر پادشاه گذشت - و بهادران دست از عغان باز داشتند - گویند بانزده و شانزده هزار افغانان و راجپوت و میواتی و دیگر قوم دران جنگ بچنگ اجل و تیغ بیدریغ گرفتار آمدند - و بعد بلند گردیدن ندای فتح سلاطین بلند اقتدار و امیران نامدار آداب تهنیت بجا آوردند - و همان روز با وجود کوفته و مانده شدن طالبان نام و ندگ آن جنگ برای تسخیر آگره و ضبط خزانة و جواهر دهلی و اطراف دیگر تعیین گردیدند - و شاهزاده همایون میوزا بهمرکابی ظفر و نصرت خود را با آگره بطریق استعجال رساند - و - حضرت فردوس مکانی بهمعنای تاییدات ربانی ! فرخی و فیروزی سه شنبه دوازدهم رجب سنه نهصد و سی و دو [۹۳۲] بدعای شرف نزول فرمودند - و شیخ زین الدین صدر را امر شد که خطبه بغام نامی کشور ستانی ظهیر الدین محمد بابر پادشاه خواند - و روز

دویم سیر قلعه و باغات اندرون عمارات آن نموده زیارت آسودگان مقابر و مشایخ نمودند - بعد مقام ده روز متوجه آگره شدند - چون قلعه آگره را مردم راجه بکرماجیت راجه گوالیار که روز جنگ رفاعت سلطان ابراهیم نموده داشتند و قبل از نزل آیات حضرت در تصرف خود شاهزاده همایون در آورده بود الماس بوزن هشت مثقال بابت جواهرخانه سلطان علاء الدین خلجی که از تسخیر دکن بدست او آمده بود شاهزاده محمد همایون بطریق شگون روز داخل شدن قلعه آگره گذراند - بعد از قبول فرمودن و تحقیق نمودن وزن و قیمت که جوهریان از تعیین قیمت آن عاجز آمدند بار بشاهزاده محمد همایون مع سه لک و پنجاه هزار تنگه نقره رائج الوقت و یلک خزانه سرپسته شمار نیامده ضایع فرمودند - و سلطان محمد میرزا را دولت تنگه نقره با جواهر آلات دیگر بخشیدند - و بعد عرض خزانه حکم فرمودند که برای سادات و فضایی مکه متبرکه و مدینه منوره و کربلای معلی و نجف اشرف و مشهد مقدس و دیگر بزرگان اطراف اقالیم سبعة زر حصه رسد مرسل دارند - و برای هر یک از مردم کابل از مرد و زن همقوم و بیگانه و بنده و آزاد و فقیر و غنی یک شاه رخی که وزن یلک مثقال نقره باشد بمر شمار فرستاده فدویان دور و نزدیک و مستحقان هر مرزو بوم را از یاد بود انعام و الطاف یاد و شان فرمودند - و به نعت و بند و بست ملک برهم خوردند پو فتنه پرداختند و هر طرف فرج تعیین نمودند - و برای استیصال ملوک شرقی و دیگر بلاد دور دست افواجی که مقرر فرمودند اظهار تفصیل آن حالی از طول کلام ندانسته بتحریر اصل مدعا می پردازد - که چون

در اطراف سواد اعظم هند طبل سلطنت خاندان تیموریه نواخته شد
 [هندیان] دانستند که اگر این مرز و بوم در قبضه اقتدار چنگه ماند
 عرصه زندگی بر همه رایان و افغانه صاحب داعیه با نام و ننگ
 تنگ خواهد گردید و در ملل و بنجانهایی ایشان خلل و شکست
 راه تمام خواهد یافت راجهائی اطراف و سرگروهان خاندان لودی
 که طرف شرقی پنجاب دست از سلطنت ارثی کوتاه نه نموده
 بودند و گردن کشان میواتی و دیگر زمینداران مفسد پیشه بنامه
 و پیغام انقیام آمیز و پیام رقت انگیز اتفاق نموده از نزدیک و دور
 خود را رسانده نرن رانا سانکا و راجه چطور استغاثه نمودند - که اگر این
 بلاد در تصرف اولاد و احفاد امیر تیمور صاحب قران قرنها ماند اول
 اسم و نام و نشان بتان مایان از صفحه روزگار محو خواهد گردید - و در
 بنای ملت بی مدار ما بخنها که آنرا بهیج وجه علاج نتوان نمود
 بهم خواهد رسید - دریم در ملک مرزوبی و ملک جد و آبائی ما
 برتیغه دست تعدی و تصرف مغلان دراز خواهد گردید که ما را
 محکوم و مملوک خود خواهند ساخت - بلکه کار بجای خواهد کشید
 که ادنی سرغات و هدیه مغلان بی بضاعت برای مردم وطن خود
 پسران و دختران و زنان زمینداران عمده ایندیار خواهد بود - پس
 تقاضای غیرت و پاس حمیت ملت آنست که ماهمه نفاق را
 باتفاق بدل ساخته کمر همت بر بسته تا مال داریم درین کار نثار
 نمائیم - بعده جای را تصدق آبروی خود و دودمان راجهائی عالی
 تبار و سلاطین نامدار گذشته و حال سازیم - بعد ازان رانا همه
 رایان و سلاطین زادهای با اسم و نشان و سرکردگان مفسد

پیشه و سرگروهان و واقعه طلبان کوتاه اندیشه قریب دونک
سوار راجهوت و افغانان و دیگر دلاوران کوه نبرد صحرا گرد آن دیار و دو
هزار فیل جنگی مست کوه پیکرو توپخانه جمع ساخته از مکانهای
خود با همه مصالح جنگ بحرکت آمدند - و آوازه لجنماع آن قوم
باگروه رسیده نقل نقل برتا و پیر هر بزم و رزم گردید - قهل از افواه
این خبر وحشت افزا بحسب اختلاف آب و تبدیل هوا که در چهار
عنصر صغیر و کبیر خاص و عام مغلیه راه یافته بود - و بمزاج کمتر
کمی موافقت نمود بانواع مرض مبتلا شده بودند - جمعی از سلاطین
زادها و امرای گستاخ در خلوت بتقریبهای موجه برای مراجعت
طرف کابل بدستور سابق التماس نمودند - فردوس مکانی جمله
حرفهای مردم بی سرو پا نفوذ دانسته شنیده ناشنیده پنداشته
قابل جواب ندانستند - درین ضمن بعضی افغانان قابوچی و میواتیان
بد اصل که بتقاضای وقت گردیده بودند برخاسته باو طان خود رفتند -
و جمعی راه لشکر مخالفان اختیار نمودند درین آوان خبر رسید که
راجه منکت رای بدعوی اردک گوالیار قلبوی وقت از دست نداده
باتفاق خان جهان نام بنذیله بقصد تسخیر قلعه مذکور خود را رسانیده
بمحاصره قلعه پرداخت و تاتار خان قلعه دار که از جمله نوکران سلطان
ابراهیم بود باستحکام قلعه پرداخته چون در خود طافت نگاهداشتن
قلعه نیامت بخدمت حضرت فردوس مکانی عرضداشت نمود
که اگر یکی از بندهای پادشاهی برسد قلعه حواله او نموده شود بعد
عرض بر حسن دادخان حکم شد که رفته قلعه را بتصرف اولیای دولت
در آرد همونکه راجه منکت رای خبر آمدن کرمک چفته شنیده

فست از محاصره برداشته دو سه منزل دور رفته سر راه لشکر رانا
 نشست و تاتار خان از عهد و پیمان پشیمان گردیده اطاعت نمود
 و رحمن داد را ترداد خاطر روی داد حقائق آگاه شیخ محمد غوث که
 از درویشان حقیقت نشان و دانشمندان آن زمان و متوطن گوالیار
 بود برحمن داد پیغام فرستاد که بهر وجه که دانی و توانی از قلعه
 دار بحمن سلوک رخصت آمدن قلعه حاصل کرد، خود را تا
 اینجا برسان رحمن داد به تاتار خان پیغام نمود که من از شب
 خون و شرکافران مامون نیستم و دو کلمه ضروری زبانی بالمشاهده
 گفتن و شنیدن لازم میدانم تا خاطر جمعی از کافران حاصل نمایم
 اگر مرا با چند خدمتگار بی اسلحه بطریق مهمان طلب نمایند
 خالی از طریقه مرورت نخواهد بود تاتار خان قبول نموده مرخص
 ساخت بعد از داخل شدن قلعه و دیدن تاتار خان و بمیان آوردن
 کلمه و کلام صحبت افزا برای زیارت بزرگان مرده و زنده رخصت
 حاصل نموده بخدمت حضرت شیخ محمد غوث رسید، برای نمائی
 حضرت شیخ بتاتار خان التماس نمود که تمام لشکر و سلاح دار بیرون قلعه
 باشند تا دفع شرکفار بعضی از وابستگان که حکم ناموس میدارند
 اگر در قلعه در آیند و یلگ آدم من در دروازه قلعه باشد که
 غیره داخل مردم من نتواند شد و چند دلیلی را با چند خدمتگار
 شناخته راه بدهند الاکرام بالاتمام بعمل خواهد آمد تاتار خان غافل
 از باری روزگار گشته ماذون ساخت چون در همه دروازه از معتقدان
 و مریدان شیخ قیام داشتند و آنها را خفیه بانواع رعایت امیدوار
 ساخته راضی گردانیده بود بدستاورز پروانگی و احتیاط عدم

شهرت آمدن سواری زنان وقت شب برای مفتوح ساختن دروازه که قرار داده بود بعد از انقضای نصف شب که مور و مار از خارخار تزدن آسوده بودند از دروازه که آدمهای رحمن داد (37) مقرر نموده بودند جمع کثیر از یهادران جان باز کار آزموده داخل قلعه شده بعضی از دربانان مخالف را کشته دروازه را بلا تردد خاطر بوزی باقی لشکر را نمودند هنوز نور نیر اعظم پرتو افکن در دیوارها نگردیده بود که بر سر تاتار خان غافل از نیرنگی فلک غدار رسیدند و لشکریان با بوق و کرنا نقاره زنان چهار طرف قلعه جلوه گر گردیدند چون تاتار خان دید که قلعه از دست رفت و جان و آبرو میبرد بفریاد الا مان الا مان در آمده بخوشی و ناخوشی کلید خزائن و دفائن حواله رحمن داد نموده معذرت زیاده خواسته قلعه دار جدید را شفیع فخرماني سابق ساخته خود با فتح نامه و راضی نامه روانه درگاه والا گردید - بعد رسیدن تاتار خان بحضور خبر نزدیک رسیدن رانای چطور انتشار یافت - و غلبه اتفاق آن گروه شوم بمرتبه زبان زد خاص و عام گردید که تفرقه تمام در مثل بهادران کهن سال راه یافت - و کشورستانی اصلا اندیشه را بخود راه نداده متوجه استیصال خصم بد سگال گردیده باطرف توابع بیانه پخشخانه برآورده خود هم نزول ربات فرموده قراولان برای خبر مخالفان روانه نمودند - عبد العزیز نام که با جمعی بقراولی رفته بود بیشتر از آنها کشته شدند و عبد العزیز خود زخمی گشته با چند سوار غارت شده برگشته آمد

وچندان از کثرت و غلبه کفار اظهار ساخت که باعث مزید تشویش دلهای دل باختگان گردید - حضرت فردوس مکانی همه سلاطین و امرای صاحب زای را برای کنکش جمع ساخته از هر یک برای دریافت حوصله مصلحت کار استفسار مینمودند - زای اکثر بمراجعت طرف پنجاب و کابل قرار یافت و هر یکی دلیل و برهان عقلی و نقلی میگذرانیدند - و فردوس مکانی فرمودند زهی غیرت دین اسلام که ملک باین سعی باز گرفته را از ترس کفار گذاشته فرار اختیار باید نمود دل بر حصول ثواب درجه شهادت باید بست اگر بر کفار غالب آمدیم غازی ایم و الا به از شهادت رتبه نمی باشد - از جمله شهیدان سرگذشته گفته و شمرده شویم بهتر است از آنکه در سرگذشتهای تواریخ سلاطین گذشته منجمه گریختههای دست کافران خوانده شویم - چون این کلمات غیوت افزا موثر دلهای دل باختگان و فدویان ایران و توران گردید آن جهاد را سرمایه طاعت و اعتقاد دانسته در نثار نمودن جان و کشتن کافران بهزاران زبان عهد و پیمان بیدان آورده قسمهایی شدید با کلام الهی کفیل ساختند - پس براهنمائی شیخ زین الدین صدر از شرب خمر و همه منهیات الهی حتی ریش تراشی که برای شان شجاعت طریقه موروثی پادشاه بود توبه فصوح نمودند *

دهم جمادی الاولی سنه نهصد و سی و سه [۹۳۳] روز نوروز

سلطانی فوجها را آراسته بهمه پیش قدمان و سپه سالاران تهور پیشه آنچه ارشاد و تعلیم فرمودن بود بتاکید اکید و وعده و وعید فرموده خدا را بعزیمت و بعظمت یاد نموده سه کرده که خصم بود یکا کرده پیش

رفته نزول اجلال فرمودند - آن روز جوانان یکه تار بهادر خوش اسپه بطریق تفرج و سیر لشکر مخالفان رفته هر طرف تاخته چند سر جدا ساخته بشکار بند اسپان آویخته برسم ارمغان نزد سرداران آوردند - روز دیگر همین که تیغ در دمه آفتاب جهانتاب از نیام افق و شرق سر بر آورد کوچ فرموده یک کوه پیش رفته جلی نزول ریات ظفر آیات مقرر فرمودند و هنوز سایه نخلهلی علم روشنی افزای چشم مجاهدان نگردیده بود و شتران و فیلان از فرود آوردن بارها آسوده نگشته بودند که گرد تیره سپاه مخالفان برگشته روزگار و نشان فیلان شیرشکار و شمشعہ برق آنشبار تیغ نبود آزمایان معاندان نمایان گردید - ازین طرف برنغار بشاهزاده محمد همایون میرزا با جمعی از بهادران قوی دل و امیران لشکر گسل که یمین و یسار آن نام آوران صف شکن صف بصف آراستند تعیین نمودند - و چرنغار بسید خواجه و جمعی از امیران بلند پایه که در یسار و یمینش محمد سلطان میرزا و دیگر نامداران زینت بخش بزم رزم گشتند مقرر فرمودند - و چند هزار سوار با یکی از دلاوران شیرشکار برای مدد هر طرفی که احتیاج افتد نامزد گردیدند - و کشور ستانی خود بدولت چون آفتاب عالم تاب روز شرف در قلب لشکر جا گرفته جلوه امروز معرکه کارزار گشتند و هر طرف چندین هزار مقربان جان فشان که بتعداد اسم آنها پرداختن تحصیل حاصل است نقد های جان را بر طبق کف دست نهاده بجهت نثار و ایثار قدم و سم مرکب همایون بطریق نذر تهیست تیمنا زینت افزای فوج ظفر موج گردیدند - و باقی افواج را جا بجا تعیین فرمودند - بعد انقضای چهار ساعت نجومی در طالع محمود

که آفتاب در خانه سلطنت و مشق در بیت رجا و امید بنظرات
 محمود پرتو نور افکنده بودند پای مبارک بوکاب فتح و نصره
 گذاشته فوج دریا موج را مقابل بد مآلن بحرکت در آوردند - و هر
 فوج مانند سیلاب خون موج زنان بمقابله و مقاتله پرداخته چون
 ظلمت و نور فرقه ناری و ناجی باهم آمیخته ندای پر بشاشت
 فتح و نصرت طرف اسلام بگوش هوش خاص و عام طرفین میرساندند
 و غیلان کوه پیکر جنگی در مقابل شیر شکران فیل افکن چنان
 تزلزل انداختند که گوئی کوههای سیاه عالی از جا بحرکت آمدند
 ز غریدن ژنده پیلان مست
 گره در گروی هژبران - شکست

و صدای نثار خانه رومی و هندی و آواز کوس و کرنای حربی
 و نعره های زهره شکاف اهل مصاف در زمین و آسمان پیچید -
 و چندین هزار تن بی سرگردید - و عاشقان نام و ننگ آن جنگ را
 تماشا و سیر عروسی پنداشته چشم و گوش هوش را مع جان نثار
 هر نظاره آن می نمودند - خصوص معرکه آرایان عرب و عجم و سپه
 سالاران ایران و توران آن بزم رزم را بازی عرب و عجم تصور نموده چشم
 از چشم همپشمان نبرد برداشته رنگین ساختن جولان گاه را عین
 سرخ روئی خود دانسته بر همدیگر سبقت نموده سر مخالفان را بجای
 گوی میدان از یک دیگری ربودند - بعد ملاحظه غلبه کفار که
 نزدیک بود در لشکر چفته هزیمت افتد و فوج حسن خان میواتی
 هراول که با ده دوازده هزار سوار و جمعی از راجپوتان خیره سر جرار
 بشوخی تمام حمله آور گردیدند - و جمعی از بهادران چفته بدرجه

شهادت رسیدند پادشاه کشورستان از قلب لشکر بجزکت آمدند و بهادران چغته جلو ریز بر سر کافران تاختند - آواز تکبیر غازیان چنان دران دشت پر وحشت پیچید که پنداشتی زمین و آسمان لرزید - و در اول حمله تیر اندازان بیخطا حسن خان میواتی که از پیش قدمان آن اهل خونی و از شیر نبره ان آن مرز و بوم شوم بود با جمعی از سر بازان شیر نبرد کشته شد و غلغله هزیمت در صف برهم خوردند مخالفان افتاد و چندین هزار سوار لشکر کافران سرودست و پا بر باد داده با دل باختگان دیگر در گریختن و بالای هم افتادن سبقت از هم دیگر می بردند - و خود را هزیمت یافته بمدد همراهان هواخواه که در هردم و قدم جان خود را سپر ساخته بطریق نثار و نیاز بر قدم غازیان جانباز گذاشته بلا گردان سر و جان رانا میگردیدند تا رانا از جنگ جنگ بهادران چغته رهائی یافته با دل باخته اسپ تاخته جان سلامت بیرون بود - و جمعی از افغانان مغلوب گشته عقب پشته کشتهای خویش با تن و جان سراپا ریش ردیف و هم آغوش همقدمان سر باخته پیش گشته جانبر گردیدند - و از هر طرف علمهای درخشان چون آفتاب از کسوف برآمده برق زنان بچندین زبان ندای *قَصْرُ مِنَ اللَّهِ وَ قَتْلُ قَرِيبٍ* در شش جهت و چهار طرف هندوستان در دادند - و شاهزادهای ثابت قدم و سلاطین بنی عم و امیران محترم تعلیمات فتح موافق داب هندوستان و آداب دانان ایران و تواران بیجا آورده نثار گذراندند - و (فتح بادشاه اسلام) تاریخ این فتح یافتند و بعد این فتح حضرت خود را در خطبه بغازی ملقب ساختند *

گویند قومیت رانای چتور بر همه راجهوتان هند فوفیت دارد - و بقول مشهور خود را از سلسله نوشیروان عادل می‌شمارد و بهمین سبب با وجودیکه همه راجهوتان نامدار هندوستان براجه و رای ملقبند - خاندان چتوریه به رانا و دیوان خود را مخاطب ساخته از بزرگی لفظ راجه ننگ و عار می نمایند و بعد از هزیمت از فردوس مکانی باز از اولاد رانا لغایت حال که سنه هزار و یکصد و بیست و هشت [۱۱۲۸] باشد هیچکس مقابله با سلاطین تیموریه نکرده بمتابعت و مطاوعت بسر می بردند - اما محرر اوراق که دران ملک وارد شده از دیوان و عمدهای رانا تحقیق نموده آنها خود را از اولاد نوشیروان نمی شمارد - و در عهد پادشاه جم جاه ملانک سپاه گردون و قار خورشید اشتهار قمر صورت مشتری سیرت عطارد خصلت مریخ عسولت کیوان رفعت ناهید منزلت محمد شاه پادشاه غازی دام سلطنه که هزاران هزار جان گرامی فدای نام نامیش باد آنها بذات خود شمشیر بر روی دودمان آن خاندان نکشیده هرگاه برو لشکر کشی شده خود دفعیه نموده طرفی از اطراف خود برخاسته میروند - بهرحال سر رشته سخن را از دست نداده بتحریر باقی ماجرای سلطنت می پردازد - که بعد فتح پادشاه اسلام از نفرت بعض اجساک اهل عفاذ از انجا زود کوچ فرموده شکار کنان بقصد تنبیه میواتیان طرف میوات متوجه شدند ناهر خان میواتی پسر حسن خان با جمعی از توابعان مع پیشکش ملازمت نمود و آن ولایت را بحسین تیمور خان که بخطاب بهادری سرافرازی داشت عنایت فرمودند و شاهزاده همایون میرزا را با

هدایا و فتح نامه روانه کابل ساختند - و بعضی افغانه که محتویب
تفبیه گشته بودند بمزای کردن خود رسیدند - و محمد سلطان را برای
بند و بست لکنو (38) مرخص نموده باگرة تشریف برده باز بلا فاصله
فرست برای تفبیه راجه میدنی رای زمیندار چندیری توجه فرموده
در محاصره چند روز معدود قلعه چندیری را بعد قول جان بخشی
او بتصرف آوردند - اما چون راجپوتان وقت بر آمدن از قلعه بجنگ
اقدام نمودند سه چهار هزار نفر بقتل رسیدند - و میدنی رای پناه
بقلعه ازک برده از زن و فرزندان و وابسته های صغیر و کبیر قریب هزار
کس را بدستور راجهای سلف علف تیغ ساخته خود را نیز بهمراهان
خود رساند - و باقی زمینداران و رایان آن حدود باطاعت درآمدند -
و مساجد و خانقاه که جای پایگاه اسپان و گوزان کافران گشته بود همه
را صاف و تعمیر نموده موافق و جاروب کش مقرر فرمودند - و در
چندیری و رنته بپور و سارنگپور و رایسین قلعه دار و حکام خدا ترس
رعیت پرور منصوب ساختند (فتح دار الحرب) ماده تاریخ از نظر
گذشت چون پسند افتاد از چالاکي طبع مبارک بدیهه بنظم آوردند
بود چندی مقام چندیری • پرز کفار شوم دار الحرب
فتح کردم بحرب قلعه او • گشت تاریخ فتح دار الحرب
و حکومت و ایالت کل آن ضلع را باحمد شاه که حق اثری داشت
و در کارزارها تردد واقعی نموده بود مرحمت فرمودند - بعده خود

(38) در تاریخ فرشته نوشته - محمد سلطان میرزا بدیع فتنه
بین افغان به قنوج رفت و بین افغان بجانب خیر آباد گریخت •

بدولت سیر عمارات و باغات و مساجد گوالیار و دیگر مکانها نموده
 بر سر مزار بزرگان و سلاطین سر راه فاتحه خوانده با آگه تشریف آوردند *
 در همان ایام خواند میرمورخ حبیب السیر و ملا شمس
 الدین معانی از هرات آمده شرف اندوز ملازمت گردیدند -
 و در همین آوان عریضه نظام الملک بحری والی احمد نگر با تحف
 و هدایا با مشتمل تهنیت فتوحات سابق و لاحق رسید - و درین
 آوان خبر بغی سلطان محمود نبیرگ سلطان بهلول لودی در صوبه
 بهار و فساد بلوچان در ملتان معا معروض گردید - حضرت دفع فتنه
 شرقی را که منبع فساد بهر ماه و سال بود بر تنبیه مفسدان ملتان
 مقدم داشته عنان توجه طرف ولایت بهار معطوف داشتند - سلطان
 محمود از شنیدن خبر بدبختی چغنه سراسیمه گشته چند روز مفقود
 الاثر گردیده باز جمعیت فراهم آورده وقت عبور فرمودن از آب گنگ
 آمده شوخی زیاده نمود - عسکری میرزا را برای دفع او مامور نموده
 خود از دریا عبور فرمودند - و افغانان بعد دست و پا زدن لا حاصل
 فرار نمودند - چون موسم یوسات رسید و ناموافقیت هوا در مزاج
 پادشاه راه یافت نصرت شاه را که از عمده افغانه بود بعد تسلیمات
 عفو تقصیرات خود کفیل دفع آن ملاحظه گردیده مفتخر از
 عنایات ساخته خود بدولت متوجه آگره شدند - و همایون میرزا را که
 بموجب حکم از کابل بقصبه سنبل رسیده عارضه بدنی بشدت
 تمام که بامتداد کشید بهمرسانده بود از چانه مهر پداری طلب
 حضور نمودند *

و درین ایام نامرجم که خبر پرهم شدن نسق طرف بدخشان

و مخالفت مخالفان آن نواح بتواتر میرسید و برای استیصال
 مقصدان آنجا امرا بدیم تعیین میگرددند زیاده انحراف مزاج
 شریف روداد - و چون مرض بامتداد انجامید بتهیه سفر آخرت
 پرداخته شاه زاده همایون میرزا را ولی عهد فرمودند - و بعد فراغ
 وصیت در سنه نهصد و سی و هفت [۹۳۷] بمکان فردوس
 اعلی شتافتند سی و هشت سال زینت بخش تاج و تخت بودند
 و پنجاه سال از مرحله عمر گرامی طی نمودند • بیت •

جهان ای پسر ملک جاوید نیست

ز دنیا وفاداری امید نیست

باتفاق منصفان روزگار مثل محمد بابر پادشاه غازی انار الله برهانه
 در شجاعت و سخاوت و مروت و حمیت و حدت جوهر و خطا خشی
 و جرم پوشی در میان پادشاهان سلف کمتر در تاریخ سلاطین بنظر
 آمده - با وجود چنین تقصیرات عناد آمیز و اداهای فتنه انگیز که
 قصدا از امرا و خویشان دور و نزدیک سر میزد و مکرر باعث قصد
 ذات مبارک گردیدند هرگاه روی انابت بآن درگاه می آوردند برخلاف
 دیگر سلاطین عرب و عجم و هند جرم کرده را ناکرده و شنیده را ناشنیده
 می انگشتند - و در علم فقه و انشا و نظم فارسی و ترکی مهارت تمام
 داشتند که بزبان ترکی تاریخ احوال خود نوشته یادگار گذاشته اند
 نزد صاحب طبعان اعتبار تمام دارد - و در ادای صوم و صلوة و دیگر امور
 الهی بمیار موافق بودند (بهشت روزی باد) ترجمه فردوس مکانی
 تاریخ وفات است •

گویند چون محمد همایون را بعد از رسیدن بمصنبل از نواح

آگره عارضه بدني بشدت تمام رو داد هرچند بدعا و دروا تداوی نمودند فائده نمی بخشید - تا روزی میر ابو البقا نام که از فضایی روزگار می شمرند گفت که چون تصدق رد اجل معلق می نماید اگر از جنس گران بها که ازو عزیز تر چیزی دیگر نباشد برای فرزند تصدق نماید اغلب که خدا تعالی شفا بخشد چنانچه قرار مصلحتها بران یافت که الماس بیش بها بابت جواهرخانه سلطان علاءالدین که روز فتح آگره بدست پادشاه زاده همایون آمده بود چنانچه در ذکر تمخیر آگره بزبان قلم داده که آن پارچه الماس را بخدمت پدر بزرگوار گذراند و پادشاه همان الماس را با دولت تنگه نقره و عنایات دیگر عطا فرموده بودند همان جواهر را بفروخت در آورده به مستحقان رساند - بابر پادشاه فرمودند آن پارچه سنگ در مقابل جان من و فرزند من عزیز تر نیست و منکه بعد از همایون جان خود را از همه چیز عزیز تر میدانم چرا عوض آن پارچه سنگ تصدق فرزند گرامی خود ننمایم که در درگاه کبرائی قبول افتد *

* بیت *

به پیش نقد جان گوهر چه باشد * نثار دوست باشد هرچه باشد
و بخلوبه رفته درین ماده بخدا نالیده باز نزد فرزند از جان عزیز تر
آمده سه کرت گرد او گردیده گفتند که برداشتم برداشتم برداشتم - همان
روز اثر صحت در مزاج همایون ظاهر گردید و محمد بابر پادشاه را
عارضه جسمانی روداد تا شفقا گردیدند *

گویند کشیدن جریب وقت - واری پادشاهان و امیران
سلاطین نشان از اختراع فردوس مکانی است - برنی تعیین کرده
در سفر و شکار که کمیت مسافت معلوم گردد وضع نموده * بجاید

دانست که مراد از کروه جریبی که بکروه پخته که در هند زبان نزد گردیده دوسد (49) جریب است و هر جریب چهل گز است و هرگز نه مشمت مستوی القامة - و کروه عرفی اگرچه در هندوستان مختلف موافق هر شهر و مکان شهرت دارد چنانچه کروه صوبه مالوه و بعضی سرحدهای راجپوتان از کروه جریب کم نمی باشد بلکه زیاده میتوان گفت - اما کروه ملک دکن تا برهان پور و احمد آباد و آگره تا تعلقه پنجاب بلکه سرحد کابل سه صد و چهارده (40) جریب است کوهی کم و زیاده پا و کم دو کروه عرفی یک کروه جریبی باشد (41) مسود اوراق مکرر بشمار قدم و ریمان پیموده *

(39) ن - یکصد *

(40) ن - شصت و دو *

(41) از آنجا که درین مقام اصل نسخ منتخب اللباب همه باهم مختلف اند و معنی مستقیم نمی شود لهذا آنچه که در آئین اکبری مندرج است خلاصه آن را در ذیل می نگارم - آئین کروه - راه پیمودن و اندازه گرفتن سرمایه آبادی روزگار گیتی خداوند فراوان توجه بر گمارد و مسافت هزار بر سز سجد و بکروه اندازه بگیرد و انرا بصد طناب پرسخت هر کدام پنجاه گز الهی و فیض بچهار صد پانس ازو برگذراند هر یک دوازده و نیم گز هر دو پنج هزار گز باز گردد هرگاه چالش شود احیاط مندان بدان پانس پیمایش نمایند و بدیدبانی ناروغه و مشرف رشته شماره دوتائی گیرند شیر خان کروه

دیگر از جمله اوصاف حق شناسی و خدا ترسی آن پادشاه
 عدالت اساس نقل می نمایند که در ایام شروع شهاب و افراط
 تجرع شراب که این هر دو سر علاوه مستی ریاست و حکم رانی
 بود و بسبب مزاج نگرفتن سلطنت بزر احتیاج اتم داشت
 خبر آوردند که از ملک خطا کاروانی از خطا نمودن راه بیادینه
 سر بر آورد که هیچ یکی از فی حیات را چاشت و شام میسر نشد -
 و بعد انقضای شام برف باریدن و باد سرد وزیدن شروع نمود - و از
 صدای رعد که علاوه برودت زمین و یخ چال گردیده تا نفس زدن

را بشصت جریب قرار داده بود هر کدام شصت گز سکندری و در
 دهلی دیار معمول و در مالوه نود طناب شصت گزی و در گجرات
 کروه گاو بر گزارند یعنی مسافتی که بانگ گاو بزمان آرامش رسد و
 انرا کار آگهان نه پنجاه جریب قیاس کنند و در بنگاله کروه دهپیه
 ان قدر راه که تیزگامان بیک نفس زدن میپزند برخی برانکه برگ
 سبز بر سر داشته بشتابند چندانکه خشک گردد •

و آنچه که تاریخ فرشته نوشته این است - و طناب پیمایش
 که در سفرها و شکارها از عقب زمین را پیمودند میپزند در هندوستان
 از مخترعات ان شهنشا بی نظیر است صد طناب را یک طناب
 کرده است و هر طنابی چهل گز و هر گزی نه مشمت مستوی الخلقه
 و گز سکندری که پیشتر در هند رواج داشت متروک گشته گز بابری
 تا اوایل عهد نور الدین محمد جهانگیر پادشاه در جمیع قلمرو
 هندوستان بهم رسانید •

مبيع صادق يک نفس ازان قافله جان برنگرديد - مگردو نفرکه از
 عقب کاروان رسیده با نیم جان ماندند - و از آنها برحقیقت ملک آن
 جماعه مطلع گردیدند - و فردوس مکنی تا بهم رساندن و طلبیدن و ارثان
 تجار بردرم و دینار ازان متصرف نشده متروکه را بتمامه بوارثان مال
 رساند - و ازین مقررله دیگر محامد او بسیار مسموع گردیده •

ذکر سلطنت خلامه خاندان تیموریه صاحبقران
 فازی محمد همایون پادشاه که بوامطه هفتم بامیر
 تیمور میرسد از اول جلوس تا متوجه شدن طرف
 ایران نزد شاه طهماسب (42) صفوی از تسلط
 شیرخان افغان و نفاق برادران و مراجعت نمودن
 از آنجا بحصول مقصود

طوطی همایون بال شیرین مقال آشیانه اخبار سلاطین جنت
 نشان چنین نقل می نماید - که جنت آشیانی محمد همایون پادشاه
 فازی که در سنه نهصد و سی و هفت [۹۳۷] جلوه افروز تخت
 هندوستان بهشت نشان گردید - پادشاهی بود بحسن اخلاق و
 لطف طبع موصوف و بعیش و نشاط مشغوف - و از علم ریاضی
 خاصه نجوم و حساب بهره تمام داشت - صورت کره آسمان که دران
 گردش فلک و سیر سبعة سیاره و مکان بروج و ثبقات نمایان و
 (42) در اکبرنامه و طبقات اکبرشاهی و تاریخ فرشته طهماسب نوشته

درخشان بود ساخته - دران هفت مجلس مختلف اللون باسم ایام هفته و اختری که بآن روز منسوب باشد ترتیب داده - در هر روزی که دیوان می نمود بزرگ ستاره همان روز لباس خود و سلاطین زاده‌ها و امیران قرار داده و پوشیده بفرش همان رنگ زینت افزای آن بزم بهشت سرشت میگردیدند - اگرچه بعد جلوس از راه عدل و انصاف ملک را به برادران تقسیم نموده پنجاب را بسبب قرب جوار کابل بمیرزا کامران مرحمت فرموده ضمیمه حکومت سابق و لاحق ساخت - و بمیرزا همدان که در حضور بود ولایت میوات آرزانی داشت - و طرف سنهیل را با توابع و لواحق آن حدود بمیرزا سکری واگذاشت - اما برادران از راه ناسپاسی و کفران نعمت که راه زن دیگوار افکند و اولاد سلسله تیموریه گردیدند سراز اطاعت پیچیده از ابتدای سلطنت طریقه ناموافقت و مخالفت با برادر بزرگوار و معارفت با شیرشاه که از ایام عهد حضرت فردوس مکانی در صوبه بنگاله و بهار سراز اطاعت پیچیده بود - و ذکر آن من اوله آلی آخره بطریق اجمال باحاطه بیان خواهد در آمد - اختیار نمودند - اولاً میرزا کامران که از سرهند تا قندهار مع توابع او که در حیات پدر هم در تصرف داشت و جنت آشیانی (43) پیشاور و لغمان را بران اضافه تجویز باسم او نموده بودند - قبل از تیار شدن فرمان و احکام خبر رسید که میرزا کامران بشهوت تهییت و تعزیت بجا آوردن از کابل برآمده متوجه سمت پنجاب و دهلی گردید - بعده که احکام

اختیار آن مملکت با دیگر عنایات مشفقانه که از راه اغماص ناشنیده بعمل آمده بود رسید مراجعت نمود اما آخر در کفران نعمت تقصیر نمود - و جنّت آشیانی بقصد تسخیر قلعه کالنجر که اراده تنبیه افغانه خاندان لودی دران ضمنا بود توجه فرمودند - بعد رسیدن و محاصره نمودن از شنیدن تسلط یافتن افغانان طرف جونپور بقضای وقت با راجه کالنجر برگرفتن پیشکش صلح نموده عازم جونپور گشته افغانان آن ضلع را گوشمال واقعی داده آن ملک را بسطان جنید بدستور سابق بحال داشته باگرا تشریف آوردند - و جشن جلوس و طوی قسمی ترتیب دادند که در مقابل آرایش آن بزم که رشک افزای ارم گردیده بود زبان طعن بر روی زبان آن بهشت متال بر حوران روضه رضوان دراز گردید - و چندین هزار کس از عطای نیل و اسپ و جواهر و خلعت و دیگر عنایات سلطانی بهره مند گردیدند - بعد فراغ مجلس نشاط به شیر شاه که طرف بهار طریقه سرکشان اختیار نموده با وجود صریح طبل مخالفت فواختن بحسب ظاهر دم از اطاعت چغته میزد مصلحه پیغام دست برداشتن از قلعه چنار نمودند - شیرخان بعد نامسموع قبول نمود - لهذا منوجه آنصوب گردیدند *

چون خبر فساد سلطان بهادر گجراتی درین ضمن بجمع مبارک رسید با شیر شاه مصالحه بشرط همراه بردن پسر او قطب خان که شرف اندرز ملازمت گردیده بود نموده مراجعت فرمودند - و تا باگرا فرسیده قطب خان برخاسته رفت و محمد زمان میرزا نبیرا سلطان حسین میرزا بایقرا که بنی عم گفته می شد باتفاق بعضی امرای

چفته ارادۀ فاسد بخاطر آورده مقرر گرفتار قهر سلطانی گردید - باز قسم کلام الله را کفیل ساخته از رویه و کردار باز نیامد - آخر کار همراه محمد سلطان دخترزاده سلطان حسین میرزا بایقره که باو همدم آن کار بود مقید گردید و بمحلول ساختن هر دو امیر امر فرمودند - شخصیکه بدین کار مامور بود رعایت محمد سلطان نموده وقت میل کشیدن پرده بصارت را بحال داشته - محمد زمان را نیز معیوب واقعی نساخت و در قلعه بیانه محبوس گردیدند - بعده هر دو بمردم قلعه ساخته از قلعه برآمده محمد زمان جانب احمد آباد گجرات و دویمی طرف قنوج سر برآورده لشکر فراهم ساخته علم بغی برافراشتند - و بعضی از آن حدود شرقی و احمد آباد را متصرف گردیدند جنت آشیانی را طرف گجرات متوجه شدن ضرور شد و سلطان بهادر حاکم گجرات برهنائی تدبیر محمد زمان بقصد تسخیر قلعه چنور روانه گشت - رانا بکرماجیت حاکم چنور از جناب حضرت کمک دفع شرخود طلبید - جنت آشیانی باوجود متوجه شدن آن طرف از سبب بعضی موانع بمدد رانا نپرداختند و بنوشتن تهدید نامه نصاب آمیز بسطان بهادر اکتفا نمودند - اما بهم احمد آباد هم چندان نپرداخته مراجعت فرمودند و رانا بهر وجه که دانست سلطان بهادر را از پای قلعه برداشت - و سلطان بهادر محمد زمان را و سلطان علاء الدین لودی را که او نیز پناه باو برده بود مقرر ساخته با هر دو لشکر همراه داده برای تسخیر دهلی روانه نمود - و هر دو با چهل هزار سوار بر قلعه بیانه آمده بتصرف در آوردند - و تا میدان آگره چولانگه اسپان ساختند حضرت میرزا هندال را با امرای نامدار و لشکر زیاد برای دفع آن

گفته فامزد نمودند - از رسیدن خبر فوج چغته لشکر افغانه جنگ
 ناموده هزیمت اختیار نمودند - و تاتار خان بن سلطان علاء الدین
 که سر لشکر بود فرار نتوانست نمود - بعد مغایله مغلوب و مقتول
 گردید - و میرزا هندال قلعه بیانه را باز بتصرف اولیای دولت
 قاهره در آورد - و سلطان بهادر یار دیگر بر سر چتور خود را رسالده
 محاصره نمود بعد مکالمه بی ادبانه فائبانه که در رسل و رسائل با
 همایون پادشاه در باب طرفداری رانا بمیان آمد ترک تحریر آن
 اولی - قلعه را مفتوح ساخته باز متوجه دهلی گردید - جنمت آشیانی
 نیز باستقبال آن بدسکال بر آمده به مندسور رسیدند - علامات مقابل
 بر آمدن همدیگر بیکدیگر ظاهر گردید - و هر دو طرف بکندن خندتها
 و بستن مورچال و نصب نمودن توپخانه و تعیین نمودن فوج جاچا
 پیرداختند - چون سرانجام آتشباری چنانچه انشاء الله تعالی در
 ذکر سلطان بهادر مفصل بزبان قلم تیز رفتار خواهد در آمد - طرف
 گجراتیان زیاده بود و پناه قلب داشتند - جنمت آشیانی صلاح کار
 درین دیدند که طرح جنگ نینداخته با رومی خان میرانش
 سلطان بهادر که سر فوج و هراول لشکر احمدآباد بود ساختند و رومیخان
 بسطان بهادر چنان مصلحت داد که خندق کنده محصور گردیده جنگ
 باید نمود پادشاه لشکر چغته را با چند هزار سوار و در سه سردار فوج
 برادران مقرر کرده فرمودند که از چهار طرف بطریق قزاقان بر سر آن جماعه
 و کهی و رسد آنها تاخت آرند - و چنان عرصه بران لشکر تنگ آوردند که
 قحط فله و گاه در لشکر گجراتیان پدید آمد - و آدم و چارپای بسچار
 تلف شدند - سلطان بهادر چار ناچار قرار بر فرار داده وقت سه پهر

آخر شب با چند هزار سوار و والیان برهاتپور و مائوا و دیگر شریکی
 آن فتنه سوار شده طرف شادی آباد مانند گریخت - لشکر جنسی
 آشیانی خبر یافته برای تازاج نمودن باقی غوج و بهیر مخالفان
 بتعاقب پرداخته تا قلعه مانده هرگز یافتند کشتند - و اسپ و براق
 اورا متصرف شدند •

گویند سلطان بهادر طوطی داشت که قفس طلا برای او
 ساخته از خود جدا نمی نمود - از آنکه شکست سلطان بهادر
 بسبب ساخت رومیخان با چغنه شد و سلطان وقت فرار
 طوطی را همراه نتوانست برد بعده که قفس طوطی را همراه اموال
 ضبطی نزد همایون آوردند و پادشاه به طوطی همکلام شد - درحالی
 که رومیخان نمک حرام فیزبه پادشاه پیوسته حاضر بود طوطی
 بدین مقال گویا گردید - بهت پای رومیخان نمک حرام - همایون
 پادشاه تعجب نموده به رومیخان گفت اگر آدم می بود زبان او
 می بریدم چه کنم که جانور است - بعده سلطان بهادر در مانند
 حصار گردیده بعد از محاصره نمودن چند روز و بالای قلعه برآمدن
 مردان کار آزما از آنجا نیز با جمعیت قلیل که متاع کثیر در قلعه
 گذاشت راه احمد آباد پای تخت خود اختیار نمود و از جمله امیران
 و لشکریان مغلوب که عقب مانده بودند حیدر خان که امیر الاسرای
 احمد آباد مرد فاضل بود زخمی گردیده گرفتار گردید - حضرت
 چون از مکرر بهادرها دیده بودند و آثار حسن عقیدت به ولی
 نعمت خود بخود از مشاهده فرمودند اورا معزز و مقرب ساخته
 در سلک امرای نامدار در آوردند - و مکرر بزبان دزد بیان چنانچه

طریقه قدردانی سلاطین است فرمودند - که وقت هزیمت سلطان بهادر چه قسم خود را سپر بلاى او ساخته سپردارى سلطان بهادر مى نمود - و بسیار تردد تدبیر آمیز دران جنگ نمود تا خود زخمهای کاری برداشته سلطان بهادر را از معرکه سربازان سلامت بر آورد *

گویند دران حرب حضرت جذت آشیانی بنفس نفیس بدو دست خود شمشیر میزد - و از آنکه بهادری ارثی و کسبی داشت اسپ خود را قدم بقدم اسپ مخالف چنان رسانیده بود که بکمند در آمدن دشمن کار باز بچه پیش نبود - دران حال آن نمک بحال با سعادت مقابل آمده چنانچه طریقه نوکران جان نثار می باشد به تیغ و دست و زبان حائل گشته بمعذرت بزرگانه دافع بلاى آقا گردید - زهی سعادت نوکری که از زبان چنان قدردانی چنین حرف انصاف در عالم عداوت جانی و ملکی و مالی بشنود *

الحاصل قلعه ماندو را بیکی از امرا سپرده عقب مدعی مغلوب روانه شدند - سلطان بهادر بعد رسیدن نزدیک احمد آباد که یک دو روز در پناه حصار محمود آباد توقف ورزید چنان عرصه برو تنگ گردید که باز وقت گریختن از حصار محمود آباد که دوازده کروهی احمد آباد است نرو جواهری که بر اسپان توانستند گرفت با زن و عیال که ردیف خود نمودند با خود گرفته داخل احمد آباد شد - حضرت اول اطراف چانپانیر و محمود آباد تازاج فرموده آنجا را بخواجه برلاس سپرده متوجه احمد آباد شدند - و سلطان بهادر

از انجا هم گریزان شده از دیو دمن (44) قلعه فرنگیهای کنار دریا که محصول و مال آن سرزمین مع اختیار حکومت آن ضلع که درین ایام کوکن نظام شاهي خوانند بآنها تعلق داشت سر بر آورد - و حضرت از شهرت آنکه خزانه چندین پادشاه در قلعه ارت چانپانیر موجود است خود را بار دیگر به چانپانیر رسانده بمحاصره پرداخت - اختیار خان قلعه دار چنانچه شرط جانفشانی بندهای جان نثار می باشد و قابل تحریر تواریخ توان گفت بعمل آورد - و جنگهای مردانه نمود - و محاصره بامتداد کشید - هر چند که آن قلعه کاتب حروف در ارائل عهد خلد منزل شاه عالم بهادر در انجا تعلقه مالی و قلعه داری داشت آنچه ملاحظه نمود قابل محاصره سلاطین نبود - اما از بسکه اختیار خان بشرف ملازمت نرسیده بی ادبانه بکمال رشادت و اظهار پاس نمک خواری سلطان بهادر بضبط و احتیاط برج و باره پرداخته هر شب چندین هزار حقه آتشی و گول زنبورک طرف

(44) بهادر شاه گجراتی آن خبر شنیده خود را بشهر کنبایت رسانید و چون پادشاه عنان عزیمت بدان جانب نیز بیچید بهادر شاه مضطرب شده بطرف جزیره دیو گریزان گشت - تاریخ فرشته *

سلطان بکنبایت رسیده بجانب دیپ شقاقت - اکبر نامه *

سلطان بهادر چون بکنبایت رسید اسپان صادره شده را با اسپان تازه تبدیل نموده ببندر دیو رفت - طبقات اکبر شاهي *

در مرآت اسکندری نام این جزیره دیو نوشته - والصحیح

کنبایت و دیو *

لشکر پادشاهی می انداخت - لشکر چنگه بعد که در مقابل تردد و جان فشانی او متردد و معطل گشت حضرت جنّت آشیانی از اثر باطن بزرگان دین و طبیعت بزرگان خود بدستوری که حضرت فرودس مکانی دفعه دریم قلعه سمرقند را بزور بازو تسخیر ساخته بودند از طرفی که بران قلعه غلّه ذخیره شب و روز قابو یافته بریسمان بالا می کشیدند راه تحقیق نموده تهروری و دلّوری که سر بازان صائب رای و قوی دل آفرین گویند بکار برده میخهای کلان قابل زینّه و کمند بعتن ساخته در شب ماهتاب از دو سه طرف لشکر خود را مامور به یورش نمود - و خود برفاقت سه صد نفر که در فدویت و جلادت آن جماعه حرف نبود میخها را راست و چپ قائم نموده اول سی نفر جانباز که یکی از ایشان بیرم خان بود بدستیاری کمند همت و سربازی اندرون قلعه غافل در آمده خلل عظیم در اندرون درازده قلعه انداخته دروازه بانان را کشته دروازه را بتصرف خود در آورد و حضرت را اندرون قلعه گرفته باتفاق تکبیر گویان لشکر خود را خبردار ساخته در فتح بیروی آنها کشادند - و تا طلوع آفتاب قلعه بآن بند و بست و خبرداری را بدین تدبیر سرداری مفتوح ساختند - الحق که از پادشاهان بذات خویش چنین جرأت کمال غرابت دارد - نظر بر قدردانی و حق شناسی اختیار خان را یا مال و عیال مامور ساخته باقی همه را بقتل آوردند •

گویند آن قدر خزانه و جواهر و اقمشه و اسلحه و ذخیره ماکولات و مصالح حرب بر آمد که باوجود بتاراج رفتن چندین هزار بسته انواع اقمشه و تحف و اسباب تجمل چندان صندوق زر و دفائن

وزرائی و اسب بار بردار در سرکار بضبط در آمد که بلشکریان تقسیم نمودند - و در هر خیمه و خانه از آن خزانه نصیبی رسید - و بعد از جنگهای دیگر که متواتر با صاحب مدار آن ملک رو داد بر همه فتح و نصرت یافتند داخل احمد آباد شده شبیرا پسند نمودند - و فی الواقع احمد آباد شهر یحیی از بلاد مشهور هندوستان که اولاً بآبادی و رنگینی شهر و فراخی رسته و بازار و زمین ریک که هر چند در ماه و سه ماه باران بیارند اثر گل و لا ظاهر نمی شود به ازو در هند شهری دیگر دیده و شفیده نشده - دیگر هر سال چندین لک روپیه از همه جنس قماش زری و آبریشمی و سوت ساد آن شهر به بنادر و شهرهای اطراف هفت اقلیم میرود - و هفت ماه از آن شهر خربزه گرمه چهار قسم بهم میرسد که از آن جمله یک جنس آن مسمی بناشپاتی گجرات قریب یک و نیم ماه می ماند هر که از آن خورده از راه انصاف گفته که به ازین گرمه در هیچ ملکی از ایران و توران خورده و دیده نشده *

بعده حضرت احمد آباد را بمیرزا عسکری سپرده و بابا بیگ را در قلعه چانپانیر و ناصر میرزا را در پتن و قاسم بیگ را در سرکار بهرونج با فوج شایسته گذاشته متوجه تسخیر قلعه آسیر برهان پور که از قلعههای مشهور خاندیس و پالی تخت پادشاهان آنجا بوده شدند - سه چهار منزل کوچ نفرموده بودند که عرائض والیان دکن برهان نظام شاه احمد نگر و عماد شاه برار مشتمل بر اظهار عبودیت و اطاعت مع تهنیت احمد آباد و تحف رسید - هنوز عرائض بمطالعه در نیامده بود که خبر مراجعت سلطان بهادر و سلاطین دیگر مع افواج

اطراف احمد آباد که از هر طرفی با غوغای عام جلوه گر گردیدند رسید - و پادگار ناصر میرزا حاکم پٹن و قاسم سلطان نایب بهرونج از جاهای خود بیجا شده بمیرزا عسکری آمده پیوستند - و از نا موافقت امیران که یکی از آنها نزد سلطان بهادر بدیده من رفته ترغیب نموده بوسر میرزا عسکری آورد و از میرزا عسکری هم اثر نفاق ظاهر شد - و در احمد آباد بفکر بغی و خروج افتاد چون پیش برهن منصوبه خاطر او میسر نیامد از آنجا فرار نموده طرف بیانه و آگره روانه گردید - و حضرت جنت آشیانی خبر یافته بکوچه های متواتر خود را جریده باگره رساندند - و میرزا عسکری نظر بر مه آل کار خویش نموده باتفاق و شفاعت ناصر میرزا عذر خواه گشته ملازمت نمود - و ترفی بیگ قلعه دار چانپانیر و دیگر منصوبان احمد آباد خود را ترسان و هراسان بحضور رساندند - و چنان ملک احمد آباد و مالوه که بچندین سعی و جفا بدست آمده بود باز رایگان رفت - هر طرف خلل عظیم بهم رسید - حضرت جنت آشیانی که مزاج شریف از برهم زدگی ملک که ناموافقت آب و هوا علاوه آن گردید بحال نماند - برهنمونی بعضی بدخواهان بمیل فرمودن افیون معتاد شدند - و از اثر بیدماغی که اکثر در خلوت عشرت بسر برده دیوان نمی نمودند در فساد سلطنت افزود و ماده مزید عناد مخالفان گردید •

درین ضمن خبر رسید که سلطان جنید برلاس که در بندوبست سمت شرقی و دفع شرافغانان ازو تردد خوبه بظهور می آمد مرحله پیمای سفر آخرت گردید - و شیرخان که قدم از اندازه ادب پیش گذاشته

در نواح رهناس گذه شوخی از حد گذرانده بود روانه بنگاله گشت .
 بخت آشیانی فرصت را غنیمت دانسته خود بدولت متوجه
 تسخیر قلعه چنار گردیدند . غازی خان ضابط چنار شرط فلعناری
 چنان بظهور آورد که امتداد محاصره بدش ماه انجامید . و بخت
 آشیانی از طرف دریا و از طرف قلعه که راه تردد یافتند از کشتیها و دیگر
 مصالح و مدمه سرکوب ساخته بزور تردد و تدبیر آن قلعه را بتصرف
 در آوردند . درین ضمن سلطان محمود حاکم بنگاله از دست افغانه
 زخمی گشته خود را در پناه بخت آشیانی رسانده برای توجه آنطرف
 التماس مجز آمیز از حد گذرانید . حضرت متوجه بنگاله گردیدند .
 شیرخان برین معنی اطلاع یافته جلال خان نام پسر خود را برای
 محافظت و مسانعت راه و گدھی که مابین سر راه در مکن قلسباکه
 در طرف آن دریای خونخوار و در طرف پر از اشجار خاردار بود روانه
 نمود . حضرت جهانگیر بیگ را با چند امیر نامی برای تسخیر گدھی
 و صاف نمودن راه تعیین نمودند . جهانگیر بیگ آنجا فرسیده بود که
 جلال خان بر سر او سیئه لشکر او را غارت نمود . جهانگیر بیگ خود
 بکمال پریشانی و زخمی بارهوی حضرت رسید . بعد از بخت
 آشیانی خود را بگدھی رسانیده بتنبیه افغانه پرداختند . و جلال خان
 بمقامت نتوانست ورزید . و هزیمت یافت . حضرت بفراغ
 خاطر از اطراف جنگل و گدھی عبور فرمودند . از شنیدن این خبر
 شیرخان مضطر گشته مع خزانة ناره که از بنگاله بتصرف در آورده
 بود طرف چهارکهند و گوهستان آن ضلع روانه شد . حضرت ولایت
 گورکھ پور که حاکم نشین بنگاله بود به تسخیر آورده سه چهار ماه در آنجا

برای بند و بست توقف نمودند - از ناموانقت هوا آدم و چهار پای بسیار تلف شدند - و بیماری عجیب میان لشکر افتاده - درین حین خبر رسید که میرزا هندال که بمهم محمد سلطان تعیین گردیده بود دست از تعاقب مخالف برداشته خود بمخالفت پرداخته باگرو رفته علم بغی افراشته شیخ بهلول را که از مقربان و هوا خواهان حضرت بود کشته خطبه بنام خود خوانده عازم تسخیر دهلی گردید - از شنیدن این خبر کلفت اثر حضرت جهانگیر بیگ را مع ابراهیم بیگ که هردو امیر نامی بودند در بنگاله مقابل مفسدان آن ضلع گذاشته خود متوجه آگره شدند - در اثنای راه محمد زمان میرزا که رفیق و راه نمایی سلطان بهادر گردیده بود بامید عفو تقصیرات آمده شرف اندوز ملازمت گردید - و شیرخان از هنگامه مخالفت میرزا هندال و بی سامانی لشکر اطلاع یافته با سامان تمام خود را سر راه لشکر پادشاهی رساند - و جای قلب و تنگ حائل گردیده سه ماه حضرت را معطل نگاه داشته در تاختن اطراف فوج و زمین کپی تقصیر نمود - درین ضمن میرزا کامران خبر یافته باران تسخیر دهلی بشهرت معاونت پادشاه از پنجاب کوچ نموده کوچ بکوچ خود را بدیلی رساند و میرزا هندال هم با میرزا کامران هم عهد و پیمان شده باتفاق بمحاصره و تودن و تسخیر پرداختند فخرالدین کوتوال از قلعه برآمده بمخدمت میرزا کامران رسیده التماس نمود که چون پای تخت آگره مقرر شده اول آنرا بتصرف آورده اسم بنده را که خانه زاد همه آن جناب است از بدنامی نمک بحرامان برآرند و الا این تیغ و این سر - میرزا کامران را عذر او که حسابی بود

قبول افتاد و متوجه آگره گردید و آنها رسیده طبل مخالفت را باده‌ای سلطنت بلند آوازه ساخته پرده از روی کار برداشت حضرت جنت آشیانی مکرر خطوط شفقت آمیز مشتمل بر طرز مشفقانه که وقت نفاق بیست باید که اتفاق نموده شرشیر خان را از میان برداریم بعد در آنچه رضامندی برادران باشد موافق تقدیر الهی بظهور خواهد آمد - مرستاد - اما فائده نداد و هر دو برادر در موافقت میان هم به مخالفت جنت آشیانی سعی بلیغ می نمودند - درین هنگامه شیرخان شیخ خلیل نام درویشی را که مرید او بود برای مصالحه بخدمت جنت آشیانی روانه ساخت و از راه مکر و کید التماس نمود که ولایت شرقی تا قلعه رهناس اگر در انعام نوکر خود عنایت فرمایند شرطی می نمایم که زیاده طلبی ننموده از اطاعت سر نه پیچم - جنت آشیانی با وجود دانستن غدر او بتقاضای وقت قبول فرمودند و نیز مقرر شد که خطبه و سکه ملک شرقی بنام حضرت باشد و قسم کلام الله را در میان ضامن آورد و قرار یافت که جنت آشیانی از کنار دریا طرف آگره کوچ فرمایند - همه چفته و مغلیه از فکر غابازی آن افغانان غافل گشته در تهیه بار نمودن بودند شیرخان بهیر خود را طرف بنکاله روانه ساخته بشهرت کوچ خود ازاده قدمبوس تنها و جریده بمیان آورد و یکبار غافل پسر لشکر رسیده دست بقتل و غارت دراز نموده فرصت بهلی از یکدیگر نداده تا بفکر صف آرایی و مقابله پرداختن چه رسد و تمام فیل خانه پر از بار جواهر و خزانه و دیگر اسباب سلطنت و خیمه و خرگاه بدست آورد چون پیش رو را شیرخان بندداشت و گذرهای آب را نیز بانواع تدبیر و پیش بندی

گرفته بود جنت آشیانی چارناچار قرار بر آن دادند که اسپ بر آب زده با باقی لشکر از آب گدگ عبور نمایند - افتخاران بی رحم از عقب رسیده از غنی و فقیر هر کرامی یافتند می کشتند و غارت می نمودند و نمونه روز محشر پیدا بود چندین هزار مرد و زن از صغیر و کبیر و سوار و پیاده اکثر از پاس آبرو و ناموس خود را بآب زده غرق دریای غیرت گردیدند - ازان جمله آنچه از مردم نامی که بشمار آمدند بقول صحیح مورخین هفت هشت هزار از مغل بمرداری محمد زمان میرزا که همه از اثر شومی افعال او بود از جمله شهدای غریق محسوب گردیدند - و جنت آشیانی بمعاونت یکی از سقاییان که دو بار از شدت تنگی آب و صدمات لشکریان هزیمت خورده از اسپ جدا شدند و باز بر آمده بساحل نجات رسیدند و جمعی که ازان تهلکه جان بر شده بودند بحضرت پیوستند با رختی که در بدن بود متوجه آگه شدند چون نزدیک آگه رسیدند میرزا کامران با وجود آن حال و کمی جمعیت با جنت آشیانی تاب مقاومت نیارده طرف انور که میرزا همدان را پیشتر بآن سمت روانه ساخته بود فرار نمود و آن طرفها بحسب غلبه و استیلائی شرقیان استقامت نتوانستند و زید هردو برادر بهزاران ندامت و شرمساری بامید شفاعت بملازمت پادشاه شناختند و جهانگیر بیگ و دیگر امرا که در بنگاله بودند از شرافتخانه جلوریز خود را باگه رساندند بعده شروع در مشورت و گفتگو نمودند هر روز و هر شب مجلسی منعقد میکردند با وجودیکه میرزا کامران را داخل مصلحت ساخته از خرد محسوب می نمودند از نفاق را از دست نداده طرف

مصلحت بد را از دست نمیداد تا آنکه شش ماه در ایام مصلحت منقضي گردید و میرزا کامران صریح رخصت لاهور باتفاق خواجه کلان نام که از امرزاده قدیم چخته و همراه فردوس مکنی مدتها بود بمیان آورد - هرچند که حضرت میگفتند این وقت اتفاق است باید که به پشت گرمی با هم باشی تا کار شیرخان را نسازیم بهیچ کار دیگر نپردازیم فائده نداد - ناچار حضرت مرخص ساختند - اگرچه قرار یالت که خواجه کلان با جمعی دیگر از امرای میرزا کامران در رکاب باشد اما میرزا کامران به بهانه مشایعت و رفتن بجاکیر و از آنجا سامان نمونه مراجعت نمودن اکثر مردمان خود را بلکه بعضی از نمک بحرامان پادشاه را با خویش رفیق ساخته روانه لاهور گردید - شیرخان که نفاق برادران را در چنان وقت از مدد طالع خود میدانست بار دیگر لشکر و مصالح جنگ فراهم آورد تا کنار آب گنگ رسیده قطب خان را با لشکر فراران از آب گنگ گذرانیده برای تاخت و تاراج و تصرف ملک این طرف روانه نمود - حضرت از رسیدن خبر طغیان باغیان ناصر میرزا و سلطان سکندر را با قاسم حسین که از امرای قدیم نامدار بودند برای دفع فتنه تعیین فرمودند - بعد رسیدن فوج بمقابل همدیگر نسیم فتح بر لشکر چخته وزید و افغانان بسیار با قطب خان بقتل رسیدند - و بعد رسیدن سر قطب خان با گره فرمودند که بر سر دروازه آگه بیاریند - جنم آشیانی خود بموجب اشاره و طلب قاسم حسین با لک سوار متوجه دفع فتنه افغانان گردیدند - چون شیرخان با پنجاه هزار سوار لژ افغانان جنگ جو سرازه جای قلب و غارهای تنگ گرفته

سد راه لشکر پادشاهی گردید دو ماه درانجا توقف واقع شد -
 درینوقت محمد سلطان میرزا با فرزندان جمعی را که از همراگان میرزا
 کامران طوعاً و کرهاً مانده بودند با خود گرفته قدم برای بیوفائی
 بدستور معمول خود گذاشته باعث رخه اتفاق لشکر گردید - و از آنکه
 حادثه اول باعث باختن دل بیدلان گردیده بود رفتن آن جماعه را
 رهنمائی خود دانسته وقت یافتن و غافل ساخته از هر کج و کفار
 لشکر فوج موج برخاسته می رفتند - زیاده از دو حصه لشکر خالی از
 سپاه گردید - و از اتفاقات شومی ایام بازار بی هنگام بمرتبه بشدت تمام
 یاریدن گرفت که در تمام لشکر برابر کف دست جائی بی آب نماند
 و برای تیمم مریضان جنس خاک بهم رسیدن اعتبار اجزای کیمیا
 پیدا نمود - و بعد عرض رسیدن حکم تبدیل مکان صادر شد - لشکریان
 خیمها را کندن و از آب و گل و لا کشیدن و تر و خشک اسباب فراهم
 آوردن شروع نموده هر یکی بشغل کاری در مانده سراسیمه وضع روزگار
 بودند - درین حال خبر رسید که لشکر شیرخان ده درازده هزار سوار
 از در طرف نمایان گردید و هیچ یک آن قدر فرصت نیافت که
 دست ازان تردد کشیده بدستگیری براق بهاس جان و آسروی خود
 توان پرداخت - بدر بمرشیر خواره را در آب گذاشته خود را به پشت
 اسپ بی زمین رساندن از عطیه الهی میدانست و مادر متحمل
 طفل شیرخواره که از گهواره بر آرد نتوانست گردید بدستور سابق بل
 بدتر ازان وضع و شریف راه صحرا و کوه و غارها اختیار نمودند و
 تا آب گنگا که سه کوه ازان مکان مسامت داشت رسیدن بسیاری
 از تیغ بیدریغ ظالمان بخدا رسیدند - از جمله بقیة الحیث جمعی

از صدمات افغانان بد عاقبت سرخجالت برابر چشم همپشمان بآب
 فروبرده باز سر بر نیارزدند - حضرت بالای نیل و بروایتی بعد تردد بر اسپ
 رستمانه در دفع ضرر شرآن تیره بختان کوشیده خود را بآب رسانده
 از شدت آب و صدمه موج از اسپ جدا شده باز بدستیاری یکی
 از نوکران میرزا کامران شمس الدین نام که آخر خطاب خان اعظم
 یافت از آب عبور نمودند - و جمعی از یکه بهادران که بزور بازوی
 شناوری خود و اسپ تعاقب پادشاه را از دست نداده بودند و
 اجل دامنگیر آنها نتوانست گردید خود را بحضرت جنت آشیانی
 رساندند - و باقی مال و عیال و خیمه و اسباب بدست آن جماعه
 افتاد و ناموس همه بقید افغانان بد مآل در آمدند و قیامت روز
 محشر آشکار گردید •

ذکر خروج و سلطنت فرید خان سور که آخر

مخاطب بشیر شاه گردید و بسه واسطه سلطنت نمود

مواقف قبل مورخین سلف چند فقره از حسب و نسب و سبب
 خروج شیر شاه بزبان خامه تیز رفتار دادن لازم دانسته مجمل
 بمعرض بیان می آرد نام شیر شاه فرید و نام پدر او حسن بود از
 افغانان روه گفته می شوند و با سور همقومند - در عهد سلطان بهلول
 حسن از وطن بهند آمده چند سال در حصار فیروزه و چند گاه
 در نازیل بحر برده آخر در عهد سلطان سکندر لودی در جونپور نوکر
 جمال خان که از امرای سکندر بود گردید - و روز بروز از حسن تردد بر
 مراتب و اعتبار و علوفه او می افزود تا آنکه جماعه دار پانصد سوار

محمد همایون و شیرشاه (۸۸) سنه ۹۴۷
 ساخته برگشته سحرانو و خواص پور از توابع رهفاس در جاگیر او
 منجمله اقطاع خود مقرر نمود - چون فرید و نظام در پسر حسن از
 زن اصیل افغان بودند و پنج پسر دیگر که سلیمان کلان تر آنها گفته
 می شد از کنیزان بودند - ازان جمله مادر سلیمان را بسیار می خواست
 و بسبب محبت آن کنیز که مادر سلیمان باشد فرید را به نسبت
 پسران کنیز کم میخواست - فرید از غیرت ذاتی که در ابتدای نشوونمای
 شباب داشت ترک رفاقت پدر نموده نزد جمال خان رفته بسر
 می برد - هر چند پدر بجمال خان و فرید خط برای طلب او نوشته
 فرستاد فرید نرفت و در پی خواندن و نوشتن بلا سعی بدر اوقات
 صرف می نمود - تا آنکه چند نسخه در صرف و نحو و فقه خوانده در
 قوم بی سوادان خود افضل الفضلای افغانان مشهور گردید - بعد جوان
 شدن پدر بر حسن صفات او مطلع شده خود آمده باعزاز تمام برداشته
 هر دو جاگیر خود را باو سپرد - فرید گفت باین شرط بر جاگیر میروم
 که رعایت طرف رعیت و مقدم پروری را بر طرفداری همقومان ظالم
 مقدم خواهم داشت - و بجاگیر رفته بانواع تدبیر و حسن انتظام
 پرداخت که زمین نامزروع اصلا نگذاشت - و رعایا را از ضرر شرظالمان
 مامور نگاه داشت و میل و حیف بدنی و مالی بر آنها روا نداشت -
 باز کثرت زراعت و استمالت زیرستان و استیصال زیرستان چنان
 در آبادی قصبه و دیهات و رضامندی سکنه کوشید که محصول یکی
 پله رسید - و حسن از حسن تدرن و کاردانی و رعیت پروری او بسیار
 مشغوف گردید - اما از آنکه محبت بافراط زر و زلفان رهزن ایمان
 و خانه بر انداز خویشان و برادران و فرزندان گفته اند مادر سلیمان

که محبوبهٔ حسن بود برای فرستادن پسر خود و تغییر نمودن فرید
 بجد گردید - حسن با وجود علم آنکه طلبیدن فرید از جاگیر باعث
 چندین مقصد و نقصان مالی خواهد بود خاطر داری کنیز ضرور
 دانسته بدفعیه میگذراند - فرید این معنی را دریافته مصلحت در
 استعفای آن عهده دید - و حسن سلیمان را بران عمل مقرر نمود
 و بدلاسی فرید پرداخت - فرید آزردن خاطر گشته بار دیگر از پدر
 جدا شده بخدمت دولتخان که از امرای سلطان ابراهیم بود رفته
 نوکر شده بعد ظاهر ساختن حسن خدمت شکوه کم توجهی
 پدر بسبب مادر بمیان آورد و هر چند که خواست که جاگیر پدر را
 بتصرف خود در آورد در حیات حسن میسر نیامد - بعد وفات او
 دولتخان سعی نموده جاگیر پدر او را بلا شرکت برادران در جاگیر او
 مقرر نمود - و فرید بر سر جاگیر رفته پرداخت و استمالت حال
 رعایا قیام نموده سلیمان را با توابع او از انجا اخراج ساخت - سلیمان
 هر چند مرعی و وسیله بهم رسانده سعی نمود بر آوردن جاگیر از تصرف
 فرید در عهد سلطان ابراهیم میسر نیامد - بعد از آنکه خبر کشورستانی
 محمد بابر پادشاه پرتو امروز عرصهٔ اطراف هند گشت و سلطنت افغانه
 بافغان کشی مبدل گردید فرید از راه دور اندیشی و مقدمهٔ تمهید
 کار و ملاحظهٔ اغیار بخدمت بهادر خان کوهانی که خود را بسلطان
 محمد مخاطب ساخته در صوبهٔ بهار علم سلطنت برافراشته بود
 رفته نوکر شد - و روز بروز جوهر شجاعت و کاردانی او ظاهر میگردد -
 و بفیض و رعایتها میرسید - تا روزی سلطان محمد را در شکار مقابله
 با شیری اتفاق افتاد و هیچ نمانده بود که در پنجهٔ قهر شیر

امیر کردی فرید خود را بشیر رساند و نبرد نموده بضرب شمشیر کار او را بصاخت - سلطان محمد دنج آن بلا را از طرف فرید دانسته شکر یافتن عمر دو باره بجا آورده فرید را بانواع رعایت اضافه و خلعت و خطاب شیرخان معزز ساخت - و وکالت و اختیار دولت جلال خان پسر گلان خود باز مقرر نمود - بعد از انقضای چند روز شیرخان رخصت جاگیر حاصل نموده بجایگزین رفتن بیشتر از ایام موعود رخصت در آنجا سر برد - روزی سلطان محمد شیرخان را یاد کرده شکوه تاخیر او در جایگزین آورد - درین ضمن محمد خان حاکم جونیپور که از مدت سلیمان او را مربی ساخته خدمت می نمود و در انتظار قاسمی وقت بود از طرف شیرخان حرفهایی نامناسب از وضع او باشی او و تعدی بر سر برادران و محروم ساختن از ترکه پدر خاطر نشان سلطان نمود - هر چند که سلطان محمد نظر بر حسن خدمت شیرخان چندان گوش بدان داستان ننمود اما محمد خان مکرر بوجوه اظهار فریاد و نالش برادران ستم رسیده شیرخان و پاس رعایت عدالت نموده بفام خود حکم تقسیم جاگیر موروثی حصه رسد حاصل نمود - و مدد جمعیت همراه سلیمان داد - و بشیرخان نوشت که مناسب آن ست که جاگیر را برادرانه قسمت نمائی - شیرخان در جواب پیغام داد که این ولایت روه نیست که در تقسیم در آید زر و مال متروکه بورئه میرسد و در نوکری سلاطین مدار بر طالع و حسن خدمت است - و این گفتگو بطول و نزاع انجامید - و فرجی که بمدد سلیمان رفته بود شیرخان را شکست داده از جاگیر برآورد *

بعده شیر خان نزد سلطان جنید برلاس که از امرای نو آمد چفته بود رفته چنانچه بتفصیل آن پرداختن حالی از طول کلام نیست بانواع تدبیر جاگیر خود را ضمیمه جاگیر محمد خان بدست آورده متصرف شد - و مبلغی از جاگیر او که عامان قدیم او تغلب می نمودند و از راه بیوقوفی کم می آوردند متصرف شده زراعت و اضافه را نزد محمد خان فرستاد - بعد از جاگیر او را وا گذاشته معذرت خواست که مراد من از جاگیر پدر من بود این بی ادبی معاف فرمایند محمد خان را نیز راضی ساخت - بعد از همراه سلطان جنید بدست و ملازمت حضرت فردوس مکانی محمد باهر پادشاه غازی رفته بر شناس گشت و چندگاه در رکاب مانده از اطوار سلطنت مغلیه واقف و محرم گشته اکثر بزبان می آورد که از اندازه روش و نسق چفته معلوم میشود که اینها را از هندوستان بیرون کردن چندان کار نیست وقتاً بتمسخر و هذیان گفتن او را مطعون می ساختند و او مکرر بزبان می آورد که چون مغلان باسباب تزک و کرد آوری آشیای خود آرائی و تن پروری آن قدر پرداخته اند که همه کارگلی و جزوی با ما و نوکران مرتشی و گذاشته اند و خود بمعاملات نمی رسند اگر تقدیر با تدبیر موافقت نماید زود خلیل در سلطنت و نظام مملکت ایشان می توان انداخت تا آنکه چون مامور بهر سفره نهستن گردیده بود روزی وقت طعام خوردن لنگری آتش آورده پیش او گذاشته بودند در خوردن آتش لنگره بدین استعمال همه کس در خوردن آن که ریش و دهن نیالید عاجز می گردند در مانده کاره از کمر بر آورده آتش را بریده شروع بخوردن

نمود (45) و ذکر آن نزد پادشاه بیان آمد در آنوقت محمد خان و جمعی که از شکایت داشتند حاضر بودند این معنی را بر بی انبی و منردی و ارباش وضعی شیرخان با مذکورات دیگر خاطر نشان نمودند - حکم شد که از لشکر اخراج نمایند شیرخان اطلاع یافته همان شب از لشکر فرار نموده بجاگیر خود آمده بسطون جنید مر بی خود معذرت برخاسته آمدن خود نوشته با تحف و هدایای آن مکان ارسال داشته در دفع فتنه کوشید و بخدمت سلطان محمد باز حاضر گشته شرائط خدمت بجا آورد تا آنکه سلطان محمد فوت شد بموجب وصیت و حسن خدمت زمام اختیار دولت جلال خان بمادر او بی بی دودو (46) و شیر خان تعلق گرفت و در اندک فرصت مادر جلال خان نیز برحمت حق پیوسته و شیرخان صاحب اختیار بالاستقلال گردید - درین ضمن میان والی بنگاله و حاکم بهار نزاع بهم رسید و کار بقتال انجامید - شیرخان بعد تردد نمایان فتح یافت و فیضان و خزانه و جواهر و افر و لازمه تجمل و سلطنت که از حساب بیرون بود بدست شیرخان

(45) در جمله نهض اصل همچنین است اما معنی مستقیم نیست لهذا آنچه که در تاریخ فرشته نوشته نوشته می شود - روزی در مجلس فردرسمگنی بر سفره طبق ماهیچه پیش شیرخان نهاده بودند او در خوردن آن خود را عاجز یافته ماهیچه را بر روی فان بر آورده و بگرد ریزه ریزه ساخته باز در کاسه کرد و از قاشق خوردن گرفت *

(46) فرشته نام مادر جلال خان لادو ملکه فرشته *

افتاد. و قوت تمام در سرانجام مهام ملکی بهم رساند - و در شجاعت و رشادت بموافقت طالع زبان زد خاص و عام گردید - جمعی از لוחانیان که مقرب موروثی جلال خان بودند با شیرخان عداوت چنانی بهم رسانده در فکر قطع رشته حیات او افتادند - و گوش جلال خان را نیز از طرف بدیهای شیر خان پر نموده خواستند با خود رفیق نمایند - شیرخان مطلع گشته آنچه آنها در حق او اندیشیده بودند خواست در باره آنها بعمل آرد نزع چنان بطول انجامید که درین اوراق بتحریر آن قلم را رنجه داشتن از سرشته اختصار دور افتادن است - حاصل کلام باوجودیکه در برانداختن شیرخان جلال خان و جمعی کار فرمایان و امیران بهار و بنگاله اتفاق نمودند بعد مغلوب و متحصن گشتن شیرخان در قلعه گلی که خود ساخته بود بجنگ و تمهید و تدبیر که همه جا تقدیر بآن موافقت مینمود بر دشمنان غالب آمد و اکثری کشته شدند و جلال خان بکمال پریشانی و بی سامانی هزیمت یافت - و بار دیگر خزانه و جواهر و فیل و اسب بی شمار بدست شیرخان افتاد و سلطنت بهار و بعضی توابع آن طرف باستقلال نصیب او گردید *

از مدد طالع او روایت می کنند که دران ایام تاج خان نامی از طرف سلطان ابراهیم قلعه دار چنار بود زنی داشت از قوم ترکمان لاد ملک (47) نام اگرچه عقیمه بود اما تاج خان را بمرتبه یا او موافقت و محبت بود که باعث حسد و رنجیدن پسران

(47) این نام را هم در تاریخ فرشته لادو ملکه نوشته *

گرفتید و غلبه عشق تاج خان چندان بر رشک پسران حاسد افزود که یکی از پسران او بر سر لاد ملک رفته زخم شمشیر بر او رساند اگرچه گارگر نیامد اما شور و غوغا از چهار طرف محل برخاست و تاج خان غضب آلود خود را مقابل پسر رسانید خواست که شمشیر بروی حواله نماید رحم پدری مانع آمد و پسر بد عاقبت سبقت نموده بضرر پدایی شمشیر کار پدر را بآخر رسانید شیرخان که در آن ایام طالع او در اوج بود پسرهای تاج خان را بصلاح میرزا احمد ترکمان خالوی لاد ملک مقید ساخته آن ضیعفه را بعد انقضای عدت بعد خود در آورد و هرچه در ملک شهر سابق او بود و آنچه در قلعه از اسباب سلطنت بدست آمد با کلیدهای قلعه چنان بتصرف و اختیار خود در آورد و درین آوان سلطان محمود پسر سلطان سکندر که همراه فوج راناسانکا بجنگ فردوس مکانی رفته هزیمت یافته مدتی سرگردان آن دیار بود بعضی افغانان علی رضم شیرخان باتفاق زمینداران عمده آن حدود او را بده زر و سرانجام داعیه سلطنت و لشکر تقویت داده پادشاهی بالاستقلال برداشته تمام صوبه بنگاله و بهار بتصرف آوردند - بعد تقسیم ولایت بنام امیران که شیرخان غیر بتقاضای قاهری وقت رفاعت سلطان محمود رفته بود بعضی محل صوبه بهار را در اقطاع او مقرر نموده عهد نامه نوشته دادند که بعد تمخیر جونپور که در تصرف چفته آمده بود صوبه بهار بالتام تعلق بشیرخان داشته باشد بعده - باتفاق بجونپور رفته امرای جنت آشیانی را هزیمت داده تا لکنه بتصرف در آوردند - جنت آشیانی از شنیدن غلبه افغانه طرف بهار از کالنجر خود را بمقابله سلطان

محمود رساندند چون نائبرگ قتال از هر دو طرف شعله آوز گردید شیرخان بخدمت جنت آشیانی باظهار حق نمک و عبودیت موروثی فردوس مکنی پیغام داد که وقت جنگ بعد دست و پا زدن خود را بکنار کشیده بامت هزیمت و شکست فوج افغانه خواهم گردید و مطابق آن بعمل آورد. و سلطان محمود غارت خورده همه اسباب ریاست عاریتی بر باد داده خود را به پناه زمیندار بیشه رسانده در گوشه منزوی گردید هوس سلطنت از دل بیرون نموده در اندک مدتی رخت هستی از دار فانی بر بخت - و جنت آشیانی متوجه آگوه شده میرزا هندی (48) بیگ را که از درستان شیرخان گفته می شد و در مصلحت جنگ و هزیمت دادن شریک بود ب موجب قرار برای سپردن قلعه چنار نزد شیرخان فرستاد چنانچه در محل خود بقید تحریر آمده بعد از آمیز جواب شنیده مراجعت نمود جنت آشیانی خود متوجه تسخیر قلعه چنار شدند شیرخان عرض داشت مشتمل بر اظهار حقوق طرفین همراه قطب خان پسر خود فرستاد چنانچه بتحریر آورده چون رفتن حضرت طرف احمد آباد ضرور گردید شیرخان عرض فرصت به داد موافقت ایام خالی دیده از سرنو با حکام بنگاله و بهار جنگها پیاپی نموده سلطان محمود بنگالی را با دیگر سرداران آن طرف زخمی ساخته هزیمت داده اکثر اطراف شرقی را بتصرف خود در آورد - درین ضمن فتح قلعه رهناس را که بتصرف هیچ پادشاه دهلی و بنگاله

نیامده بود برهنمائی تدبیر بخاطر آورده براجه هرکشن نام که حاکم موروثی آن قلعه فلت رفعت گفته میشد پیغام داد که بر من مغلیه ژور آورند و اگر این ملک بتصرف خاندان امیر تیمور در آید قلعه در تصرف تو ماندن محال است مرا چنان در خیال رسیده که چون مامنی برای نگاهداشتن ناموس و خزانه ندارم میخواهم که اگر تو فرزندان و عیال مرا با زنی که همراه بودن خلاف رای صواب است در قلعه جا دهی بخاطر جمعی بمقابل مغلان رفته شرفتنه آنها را از تعلقه ملک خود و تودفع نمایم در صورت غالب آمدن قباذتی عمر مرهون احسان تو خواهم بود و اگر قضیه قسم دیگر رو داد مال و عیال من از دست تصرف و ملکیت و عبدیت چفته محفوظ خواهد ماند و ناموس و مال مرا از خود تصور نموده در ظل عطوفت خود نگاه خواهی داشت - راجه اول از قبول ابا نموده آخر بطمع زر و مال که وبال جان و خانمان چندین هزار خاندان کهن سال گردیده بغیر از اطاعت شیرخان صرفه کار خود ندانسته فریفته غدر او گشته بفرستادن قبائل و اسباب و مال زیادتی مازون ساخت

بدوزن طمع دیده هوشمند • در آرد طمع مرفخ و ماهی به بند شیرخان بعد از فرستادن اتمام تعصف و هدایا برای هر یکی از کار برداران راجه حتی دربانان باظهار آنکه مهم صعبا در پیش دارم نمیدانم مآل کار چه رودد شرم و ناموس مرا در حیات و بعد صدمات از خدمت خود دانند امیدوار بهای زیاده داده هزار تدرلی به تفاوت برده و زینت که برای سواری محل خاص و خواص و شاگرد

پیشه می باشد ترتیب داده در هر دولی در جوان امری بلباس
 زنان و در چند دولی پیرزنان سال خورده و عمر باخته با رخصت
 و زیور باشتهار مادر و جد و عمه که در صورت تفحص پره از
 روی کار بر نخیزد نشاند و زیر پای هر جوان تیغهای آبدار گذاشته
 با گاران و کهاران و مزدورهای پر از بار و خریطهای زر که در نظرهای
 ظالمعان نمایان و فی الحقیقت همه مصالح جنگ و قلعه گیری بود
 پیش و پس دولیها جلوه داده داخل قلعه نمود و خود بشهرت
 رسانیدن عورات و رخصت شدن از دروازه ها با چندی از سواران
 پیکار جوی کار آزموده بر سر دروازه رسید و بعد تجسس چند دولی
 پیرزنان و جوانان ساده رو در بانان را بر رعایت سابق و لاحق راضی
 ساخت که دیگر با دولیها کج و کارش زیاد ننمایند و همین که دولیها
 داخل دروازه دویم شدند جوانان ساده پرکار با حربهای پیکار باتفاق
 کهاران که اکثر از افغانان بکه بهادر بودند و حمائلان بار با چوبهای
 که در دست داشتند بر دروازه بانان ریخته و کشته در چشم برهم زدن
 دروازه را بتصرف آورده بر روی چشم براهان مرده فتح الباب
 را نمودند - و شیرخان که از موافق افتادن تقدیر با تدبیر در جامه
 خوشوقتی نمی گنجید نقاره زنان داخل قلعه گردید و باتفاق
 شمشیرکشان بجان راجهوتهای غافل افتاده بکشتن و بستن پرداختند
 حتی پیرزنان آنها زیاده از بعضی مردان جوان شرط رفاقت و تردد
 بجا آوردند - راجه بعد خرابی بصره از مال کار آگهی یافته سوی آنکه
 بوسیله فرار جان بسلامت برد دیگر چاره کار ندیده سراسیمه وار
 افسوس کنان از راه غیر متعارف با چند هوا خواه بدر رفته رو

نیامنده بود برهنمائی تدبیر بخاطر آورده براجه هرکشن نام که حاکم موزونی آن قلعه فلک رفعت گفته میشد پیغام داد که بر من مغلیه زور آورند و اگر این ملک بتصرف خاندان امیر تیمور در آید قلعه در تصرف تو ماندن محال است مرا چنان در خیال برسینده که چون مامنی برای نگاهداشتن ناموس و خزانه ندارم میخواهم که اگر تو فرزندان و عیال مرا با زری که همراه بودن خلاف رای صواب است در قلعه جا دهی بخاطر جمعی بمقابل مغلان رفته شرفتنه آنها را از تعلقه ملک خود و تودع نمایم در صورت غالب آمدن تا باقی عمر مرهون احسان تو خواهم بود و اگر قضیه قسم دیگر رو داد مال و عیال من از دست تصرف و ملکیت و عبدیت چفته محفوظ خواهد ماند و ناموس و مال مرا از خود تصور نموده در ظل عطوفت خود نگاه خواهی داشت - راجه اول از قبول ابا نموده آخر بطمع زرو مال که وبال جان و خاتمان چندین هزار خاندان کهن سال گردیده بغیر از اطاعت شیرخان صرفه کار خود ندانسته فریفته غدر او گشته بفرستادن قبائل و اسباب و مال زیادتی مازون ساخت

• بیت •

بدروز طبع دیده هوشمند • در آرد طمع مرفخ و ماعی به بند
 شیرخان بعد از فرستادن اقسام تحف و هدایا برای هر یکی از
 کار برداران راجه حتی دربانان باظهار آنکه مهم صعب در پیش دارم
 نمیدانم مال کار چه رودد شرم و ناموس مرا در حیات و بعد
 صیات از خدمت خود دانند امیدوار یهای زیاد داده هزار تولی به
 تفاوت برده و زینت که برای سواری محلی خاص و خواص و شاگرد

پیشه می باشد ترتیب داده در هر دولی دو جوان امره بلباس
 زنان و در چند دولی پیرزنان سال خورده و عمر باخته با رخصی
 و زیور باشتهار مادر و جد و عمه که در صورت تفحص پرده از
 ندوی کار پرنخیزد نشاند و زیرپایی هر جوان تیغهای آبدار گذاشته
 با گاوان و کهاران و مزدورهای پر از بار و خریطهای زر که در نظرهای
 طلسمان نمایان و فی الحقیقت همه مصالح جنگ و قلعه گیری بود
 پیش و پس دولیها جلوه داده داخل قلعه نمود و خون بشهرت
 رسانیدن عورات و رخصت شدن از دروازه ها با چنگی از سواران
 پیکار جوی کار آزموده بوسر دروازه رسید و بعد تجسس چند دولی
 پیرزنان و جوانان ساده رو در بانان را برعایت سابق و لاحق راضی
 ساخت که دیگر با دولیها کج و کارش زیاد نمایند و همین که دولیها
 داخل دروازه دویم شدند جوانان ساده پرکار با حرهای پیکار باتفاق
 کهاران که اکثر از افغانان یک بهادر بودند و حملان بار با چوپهای
 که در دست داشتند بر دروازه بانان ریخته و کشته در چشم برهم زدن
 دروازه را بتصرف آورده بوزی چشم براهان مزده فتح الباب
 را نمودند - و شیرخان که از موافق افتادن تقدیر با تدبیر در جامه
 خوشوقتی نمی گنجید نقاره زنان داخل قلعه گردید و باتفاق
 شمشیرکشان بجان راجپوتهای غافل افتاده بکشتن و بستن پرداختند
 حتی پیرزنان آنها زیاده از بعضی مردان جوان شرط رفاقت و تردد
 بجا آوردند - راجه بعد خرابی بصره از مال کار آگهی یافته سوی آنکه
 بوسیله فرار جان سلامت برد دیگر چاره کار ندیده سراسیمه وار
 افسوس گزان از راه غیر متعارف با چند هوا خواه بدررفته رو

بگریز نهاد و چنان قلعه به چغین غدر و حمن تدبیر سرپا تند و پر
 بی‌تردد جنگ بچنگ افغانه در آمد - و بعد از چندین کارزار که با
 جنت آشیانی و امرای نامدار چغته نمود دفعهٔ حادثهٔ عظیم
 لایران صاحب دپیلم یعنی جنت آشیانی که ذکر آن گذشت رو داد
 بگه قلم سوخته زبان را بتکرار تذکار آن آشنا نمودن خالی از اثر ملال
 ندانسته بحاصل کلام حادثات آسمانی می پردازد - که جنت آشیانی
 بعد شکست مرهٔ اخری ارادهٔ پنجاب و کابل پیش گرفتند و شیر
 شاه بطریق مشایعت تا لاهور تعاقب نمود - بعده که حضرت جنت
 آشیانی راه سند اختیار نمودند شیرشاه به بندوبست آن ملک
 پرداخت و اکثر افغانان بلوچ آن نواح آمده بشیر شاه رفیق گردیدند -
 و بعد ملاحظهٔ آن سرزمین قلعهٔ رهناس (49) را در آنجا احداث
 نموده خواص خان و هیبت خان نیاری را آنجا گذاشته طرف دهلی
 مراجعت نمود - می خواست که به تمخیر و نسق آگره و توابع آن
 پردازد درین ضمن خبر شنید که خضر خان منصوب کرده او که در بنگاله
 گذاشته بود دختر پادشاه بنگاله را بعقد خود در آورده طریقهٔ سلوک
 سلاطین اختیار نموده - دفع آن مادهٔ فساد را برارادهٔ دیگر مقدم داشته
 بآن طرف شناسمت - بعد استیصال خضر خان قاضی فضیلت (50)

(49) این رهناس غیر اول است چه رهناس اول قریب سه سرام
 بوده است و رهناس ثانی در پنجاب غربی دریای چینام می باشد •
 (50) در یک نسخه اصل و تاریخ فرشته نامش قاضی فضل نوشته
 اما در طبقات اکبرشاهی نامش قاضی فضیلت نوشته •